**فقه، جلسه 59: 5/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل بحث در این بود که اگر در طلاق زمان وقوع طلاق مشخص نباشد، یک بینه‌ای به اصل طلاق قائم بشود من غیر تعیینٍ لیومه. آیا اینجا عده‌اش از حین طلاق است، یعنی از زمانی که قطعاً مطلقه بوده، آن زمان جزء عده حساب می‌شود یا حساب نمی‌شود. عرض کردیم که بعضی از فقها قائل هستند که این ایامی که یقیناً زن مطلقه بوده، جزء عده حساب می‌شود که شاید اوّلین شخصی که صریحاً این مطلب را گفته باشد شهید ثانی در مسالک باشد، ولی این با ظاهر روایات به نظر می‌رسد سازگار نباشد. ظاهر روایات این هست که اگر روز عده مشخص باشد، بعضی روایات صریحاً، یعنی به ظهور خیلی روشن این مطلب را بیان می‌کنند که تفصیل بین تعیین روز عده و عدم تعیین روز عده درشان شده. بعضی روایات ظهور در این جهت به آن معنا ندارند، ولی می‌توانند مراد از آن روایات هم همین باشد که تعتدّ من یوم طلّقها می‌تواند مراد این باشد که مراد از یوم طلّقها، روزی هست، روز مشخصی که درش طلاق واقع شده هست. اینها قابل حمل بر این روایت هست و وجهی ندارد که ما به مجرد اعتبارات عقلی از این روایت بخواهیم دست بکشیم. عرض کردیم اینها یک مقدار احکام تعبدیه است، و این احکام تعبدیه، ولو فی الجمله ریشه‌های عقلایی دارد، ولی جنبه‌های عقلایی تمام هویتش نیست، بنابراین می‌توانیم این تفصیل را قائل بشویم. تفصیلی که در جواهر می‌گوید بلا خلاف در موردش گفته. کلمات خیلی از فقها هم ظاهرش هم همین هست و شرایع شیخ طوسی، ابن براج، ابن ادریس، بسیاری از بزرگان دقیقاً همین معنا را فتوا دادند و وجهی ندارد که از این روایات رفعیت کرد.

یک روایت در بحث هست، این روایت را توجه بفرمایید. این روایت صحیحة «أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ أَنَّهُ سُئِلَ‏ عَنِ‏ الْمُطَلَّقَةِ يُطَلِّقُهَا زَوْجُهَا وَ لَا تَعْلَمُ إِلَّا بَعْدَ سَنَةٍ فَقَالَ إِنْ جَاءَ شَاهِدَا عَدْلٍ فَلَا تَعْتَدَّ وَ إِلَّا فَلْتَعْتَدَّ مِنْ يَوْمِ يَبْلُغُهَا.»

این ظاهر بدوی‌اش این هست که بین این‌که بینه قائم بشود و بینه قائم نشود تفصیل داده. ولی به نظر می‌رسد که این روایت را باید حمل کرد به روایت‌های دیگری که تفصیل قائل شده که بینه بر روز معیّن روایت قائم شده یا قائم نشده. که همان روایت محمد بن مسلم را مرحوم شیخ به این معنا حمل کرده بود، «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام‏ إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امرأته وَ هُوَ غَائِبٌ فَلْيُشْهِدْ عَلَى ذَلِكَ فَإِذَا مَضَى ثَلَاثَةُ أَقْرَاءٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ‏ فَقَدِ انْقَضَتْ‏ عِدَّتُهَا.»

که مرحوم شیخ این را حمل کرده بودند بر این‌که بینه بر خود آن روزش هم قائم شده باشد. به نظر می‌رسد که این روایت ابی بصیر هم مراد همین باشد، البته این نکته را هم ضمیمه بکنم، احتمال دارد که این روایت یک مقداری حالا یا به جهت تقیه، یا به جهت دیگری، یا به جهت اشتباه روات با مطلبی که در میان بعضی از عامه مطرح هست با این، اینها قاتی شده باشد. حالا این را من برایتان می‌خوانم. در خلاف یک عبارتی هست، مسألة ۱۱، خلاف، جلد ۵، صفحة ۶۲ و ۶۳، «مسألة 11: إذا مات عنها و هو غائب عنها و بلغها الخبر، فعليها العدة من يوم يبلغها. و به قال علي عليه السلام.

و ذهب قوم إلى أن عدتها من يوم مات، سواء بلغها بخبر واحد أو متواتر.

و به قال ابن عباس، و ابن عمر، و ابن مسعود، و ابن الزبير، و عطاء، و الزهري، و الثوري، و مالك، و أبو حنيفة و أصحابه، و عامة الفقهاء، و الشافعي و غيره.

و قال عمر بن عبد العزيز: إن ثبت ذلك بالبينة، فالعدة من حين الموت، و إن لم يثبت بالبينة بل بالخبر و السماع فمن حين الخبر.

دليلنا: إجماع الفرقة، و طريقة الاحتياط. و أما إذا طلقها و هو غائب فإن عدتها من يوم طلقها لا من يوم يبلغها، و الخلاف بين الفقهاء فيها مثل الخلاف في المسألة الأولى سواء.»

که از این هم استفاده می‌شود عمر بن عبد العزیز در بحث طلاق غائب هم به همین تفصیل بین بینه و غیر بینه حکم کرده. فکر می‌کنم بین این نظریه عمر بن عبد العزیز و نظریه‌ای که در روایات ما هست که بین بینة قائم بر روز مشخص و بینه‌ای که تعیین روز نمی‌کند تفصیل قائل شده، بین اینها خلط شده. بنابراین به نظر می‌رسد که این روایت را، در روایت حسن بن زیاد هم که در مورد هم مطلقه هم متوفی عنها زوجها ان جاء شاهدان عدل فلا تعتدّان و الا تعتدّان هست که مرحوم شیخ آن را حمل کرده بر وَهِم مِنَ الراوی او علی التقیة، آن همین مطلبی هست که ما هم در مورد روایت حسن بن زیاد عرض می‌کنیم که آن هم روایت حسن بن زیاد وقتی وَهِمَ مِنَ الراوی آن حکم در مورد حکم طلاق بوده، آن هم در طلاق به اعتبار تفصیل بین این‌که بینه قائم بر روز طلاق باشد، یا بینه بر روز طلاق قائم نباشد. بین این دو تا تفصیل قائل شده.

خلاصه در بحث چیز وفات هم، عدة وفات این تفصیل بین بینه و غیر بینه وارد شده که این تفصیل یا باید، همچنان که مرحوم شیخ طوسی فرمودند، این تفصیل یا باید از باب تقیه باشد، از باب تقیه به اعتبار فتوای عمر بن عبد العزیز هست که خب حاکم بوده و خود آن ممکن است منشاء یک همچین چیزی باشد. البته عمر بن عبد العزیز قبل از امام صادق است، ولی بالأخره شاید همین هم مطرح باشد. ولی عمدتاً من فکر می‌کنم ممکن است بگوییم مراد همین حکم مطلقه است، ولی حکم مطلقه با اشتباهی که رخ داده بین بینة بر روز قائم شدن و این‌که بینه روز را مشخص نکند، این تفصیل. و آن نکته‌ای که در میان عامه هست می‌تواند منشاء شده باشد که این دو تا قاتی بشود. بین تفصیلی که در میان عامه هست و تفصیلی که در میان خاصه هست اینجا خلطی صورت گرفته باشد. یعنی دو مرحله خلط اینجا می‌تواند صورت گرفته باشد. یکی این‌که حکم مطلقه با حکم متوفی عنها زوجها قاتی شده، مطلقه هم حکمش تفصیل بین قیام بینه علی یوم الطلاق بعینه هست و عدم قیام البینه علی یوم الطلاقین هست. بین این. نه قیام البینه و عدم القیام البینه. این دو تا یک مقدار با همدیگر به نظر می‌رسد قاتی شده باشد. مجموع روایات را کنار هم بگذاریم همین مطلبی که مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه فرمودند و فتوای بسیاری از قدما هم بر طبق آن هست استفاده می‌شود که در مطلقه بین تعیین یوم الطلاق. البته بینه بودن خصوصیت به نظر می‌رسد نداشته باشد. از خود همان روایت هم استفاده می‌شود که بینه موضوعیت ندارد. موضوع این هست که یوم الطلاق مشخص باشد بحجة معتبرة شرعیة، یا یوم الطلاق مشخص نباشد. اگر یوم الطلاق مشخص باشد من یوم الطلاق اعتداد صورت می‌گیرد. اگر یوم الطلاق مشخص نباشد اعتداد از یوم البلوغ صورت می‌گیرد. این بحث تمام.

در بحث‌های سابق یک مسئله‌ای را ما به تناسب عنوان کردیم، بعضی از رفقا یک اشکالی را طرح کردند، می‌خواهم در مورد آن یک مقدار بیشتری توضیح بدهم. بحث سر این بود که در مواردی که امر دائر باشد بین این‌که یوم الوفاة ملاک باشد یا یوم بلوغ الخبر وفات باشد. اینجا حکم مسأله چی است؟ ما خب در دو مرحله بحث کردیم، یک مرحله، در مرحلة اصل لفظی، یک بحث در مرحلة اصل عملی. در مرحلة اصل عملی عرض می‌کردیم که فرق است بین این‌که بلوغ خبر بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز از وفات اتفاق افتاده باشد، یا قبل از ۴ ماه و ۱۰ روز اتفاق افتاده باشد. اگر بلوغ خبر بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز اتفاق افتاده باشد، چون در این فاصلة بین انقضای عده، یعنی بنابر این‌که مبداء عده از حین وفات باشد، بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز قطعاً این زن معتده نیست. چون یا مبدائش حین الوفاة بوده و الآن دیگر عده‌اش سپری شده، یا مبدائش حین بلوغ خبر هست که هنوز بلوغ خبر اتفاق نیفتاده. بنابراین در این فاصلة بین، مثلاً بعد از یک سال اگر بلوغ خبر شده، در فاصلة بین ۴ ماه و ۱۰ روز و یک سال این خانم معتده نبوده، استصحاب بقاء معتده نبودن زن را می‌کنیم و آثار آن را بار می‌کنیم.

دوستان اشکالی که مطرح کردند، این اشکال بود که یک موقعی ما در فاصلة بین زمان بلوغ خبر آن یک بحثی را قبلاً مطرح کردیم از قول حاج آقا نقل کردیم و چکیدة فرمایش حاج آقا را هم آوردیم که زنی که عده به گردنش هست، ولی هنوز داخل عده نشده، زنی که شوهرش واقعاً مرده ولی هنوز بلوغ خبر نشده. در این حد فاصل اگر ازدواج کند، گفتیم دو مسأله اینجا هست. یکی این‌که آیا این ازدواج باطل هست یا باطل نیست. مطلب دوم این‌که آیا این ازدواج حکم ازدواج در عده دارد که با دخول و آن شرایطی که ازدواج در عده حرمت ابد می‌آورد، حرمت ابد بیاورد، یا حکم ازدواج در عده را ندارد. مختار این شد که حرمت ابد نمی‌آورد، ولی حرمت ازدواج و بطلان ازدواج در این فاصله هست. صحبت سر همین هست که ما آن بحثی که داشتیم اگر بخواهیم اثبات کنیم عدم حرمت ابد را، خب اشکالی ندارد. عدم حرمت ابد را می‌شود اثبات کرد. ولی اگر بخواهیم اثبات کنید عدم بطلان ازدواج را که عمدتاً این هست، عدم حرمت تکلیفی ازدواج و عدم بطلان ازدواج و صحت ازدواج را بخواهید نتیجه بگیرید آن باید یک جور استصحاب کنید. آن این هست که بگوییم بعد از مرگ ما یقین داشتیم که اگر ازدواجی صورت بگیرد این ازدواج باطل بوده. چون یا زن در عده بوده، یا در فاصلة بین مرگ و عده بوده. و فرض این است در فاصلة بین مرگ و عده ازدواج باطل است. پس این ازدواج در این فاصله باطل بوده نمی‌دانیم مثلاً آن مثالی زدم که یک سال بعد از مرگ خبر وفات می‌آید، یک سال و ۴ ماه و ۱۰ روز بعد، تا آن زمان آیا بطلان ازدواج ادامه دارد، یا بطلان ازدواج همان ۴ ماه و ۱۰ روز منقضی شده. استصحاب حکم می‌کند که بطلان ازدواج بعد از ۴ ماه و ۱۰ روز هم استمرار داشته باشد و تا یک سال و ۴ ماه و ۱۰ روز این حرمت باقی باشد. این اشکال.

ولی به نظر می‌رسد که فرق است، بین مواردش را باید با همدیگر فرق گذاشت. آن این است که یک موقعی در این فاصلة بین وفات و بلوغ خبر، در این فاصله زمینة ازدواج وجود داشته، مثلاً فرض کنید بلوغ خبر به حجت غیر معتبرة شرعی شده بوده، یا زن مظنونش این بوده شوهرش فوت کرده و به طوری که متعارف بوده ازدواج کردن در این فاصله. اگر ازدواج کردن متعارف باشد ممکن است بگوییم که ما یقین داریم که شارع مقدس اینجا حکم به بطلان ازدواج در این فاصله کرده. ولی جایی که متعارف نیست اصلاً فرض کنید اصلاً احتمال مرگ شوهر نبوده، در این صورت آیا ما می‌توانیم به عنوان یک حکم شرعی بگوییم اینجا حرمت تکلیفی که خب روشن است، جایی حرمت تکلیفی در جایی هست که زمینة انجام عمل در خارج وجود داشته باشد. ولی جایی که زمینة انجام عمل در خارج نیست حرمت تکلیفی نیست. به نظر می‌رسد بطلان هم در جایی که زمینة تحقق آن ازدواج در خارج نبوده، آنجا هم عرفاً نمی‌گویند، یعنی نمی‌توانیم احراز کنیم که شارع مقدس اینجا حکم به بطلان را بار کرده که بعد بخواهیم این حکم بطلان را استصحاب کنیم برای زمان بعد. اما این‌که بگوییم نه، ممکن است یک ان قلتی اینجا مطرح بکنید، بگویید درست است که اگر هنوز، مثلاً مبداء عده اگر حین بلوغ خبر باشد و هنوز عده شروع نشده، زن هم اصلاً خبر از مرگ و اینها ندارد، اینجا به عنوان یک حکم تکلیفی یا حکم وضعی بطلان ما نمی‌توانیم بگوییم به حکم تکلیفی تحریم یا حکم وضعی بطلان یقین داریم. ولی یک علت این‌که زمان عده ازدواج محرم است، ازدواج باطل است، یک نوع علقة بین زن و شوهر است. ما بگوییم ما علم به علقه، وجود یک نوع علقة بین زن و شوهر در این حد فاصله داریم. و این علقه را بخواهیم استصحاب کنیم. پاسخ مطلب این است که علقه به عنوان یک امر تکوینی که بگوییم یقین داریم یک علقه‌ای وجود دارد، آن منشاء اثر نیست. علقه اگر به عنوان یک امر اعتباری، یک چیزی شبیه حکم وضعی، اعتبار شرعی به عنوان علقه بخواهید قائل بشوید، در جایی که اصلاً زمینة تحریم و زمینة بطلان ازدواج نیست، این‌که شارع مقدس یک جعل اعتباری داشته باشد، یک امر اعتباری جعل کرده باشد به نام علقه، آن ثابت نیست. بنابراین ما نمی‌توانیم در اینجور موارد قائل به این بشویم که یک علقه‌ای در اینجا وجود دارد. بله، در جایی که احتمال، یعنی ازدواج یک احتمال قابل توجهی هست، در جایی که زمینة ازدواج وجود داشته، آنجا را عیب ندارد شما بخواهید آن علقة زوجیت را، علقه‌ای که بین این زن و شوهر هست، آن علقه را استصحاب کنید. به این اعتبار بگویید که اصلاً در ایام عده که شارع عده جعل می‌کند، جعل عده معلول، ازش عرفاً یک نوع، وجود یک علقه‌ای بین زن و شوهر انتزاع می‌شود، برداشت می‌شود که بین این زن و شوهر هنوز یک علقه وجود دارد. البته یک مرحله از علقه در عدة رجعیه هست که باعث می‌شود که شوهر بتواند رجوع کند. آن علقه رفته، ولی باز به هر حال یک نحو علقه‌ای بین زن و این شوهرش موجود هست که این علقه سبب مانعیت ازدواج این زن با دیگران می‌شود. ازدواج این زن با دیگران به وسیلة علقه ممنوع می‌شود و محرم شده و باطل شده. ما در واقع بگوییم که ما یک علم اجمالی داریم به این‌که اینجا یک علقه‌ای وجود دارد. نمی‌دانیم آن علقه در ضمن معتده بودن زن تحقق دارد، اگر مبداء عدة زن از حین وفات باشد. اگر مبداء عدة زن از حین وفات باشد علقة موجوده از همان حین وفات موجود بوده، علقه‌ای که با معتده بودن زن همراه است، این یک شکل. یک موقع علقه‌ای هست که در اعم از معتده بودن زن همراه هست. در زمانی که زن عده به گردنش هست، مشغول الذمه به عده هست در آن علقه هست تا زمانی که معتده می‌شود و از عده خارج می‌شود. کل این دوران را یک علقه‌ای بین این زن و شوهر وجود دارد. بنابراین، این یک نوع استصحاب کلی قسم ثانی هست. ما می‌دانیم یک علقه‌ای بین زن و شوهر در آن ۴ ماه و ۱۰ روز اوّل وجود داشته. نمی‌دانیم آن علقه به نحوی هست که، یعنی مردد بین فرد قصیر العمر و طویل العمر است. اگر مبداء عده از زمان وفات باشد، آن علقه در همان ۴ ماه و ۱۰ روز مدتش سپری می‌شود و عمرش به پایان می‌رسد. اگر مبداء عده بعد از بلوغ خبر باشد، عند بلوغ الخبر باشد، اینجا این علقه از زمان وفات هست تا یک سال و ۴ ماه و ۱۰ روز. پس بنابراین ما شک داریم، استصحاب اقتضاء می‌کند بعد از یک ماه و ۱۰ روز هنوز این حکم ادامه داشته باشد. و این نکته هم توجه بفرمایید ما در بحث استصحاب کلی قسم ثانی دیگر از استصحاب کلی قسم ثانی در صورتی جاری می‌شود، نتیجة استصحاب کلی قسم ثانی این هست که اثر مربوط به جامع بار می‌شود. نه اثر مربوط به افراد. فرض کنید که ما مردد هست شخصی که، مردد هست بین این‌که وضو به گردنش هست یا غسل به گردنش است. بعد از این‌که وضو گرفت استصحاب بقای کلی حدث می‌کند. این استصحاب کلی بقای حدث اثبات حدث اکبر نمی‌کند و آثاری را که حدث اکبر دارد را بار کند. اثبات کلی حدث می‌کند و آثاری که مربوط به کلی حدث هست را ما بار می‌کنیم. اما نسبت به آثار آن فرد طویل بخصوصه، آثاری که بر خصوص فرد طویل هست، آن آثار را بار نمی‌کنیم.

در ما نحن فیه هم ما همینجور می‌توانیم بگوییم. بگوییم که این اثر حرمت تزویج، اثر خصوص فرد طویل نیست. یعنی اثر علقه‌ای که در فاصلة بین وفات و شروع عده هم هست، و در ایام عده هم هست، این اثر این نیست که حرمت تزویج، نفس علقه، نفس این‌که بین زن و مرد هنوز ارتباط کاملاً قطع نشده، عدم حصول انقطاع کامل این حرمت تزویج را به دنبال می‌آورد. عدم حصول انقطاع کامل که هم در ایام عده وجود دارد، هم در فاصلة بین وفات و عده وجود دارد، و این اثر، اثر خصوص آن فرد طویل نیست. به نظر می‌رسد که این اثر یک اثر جامع هست، یعنی علتی که ازدواج معتدّه با دیگران حرام است و علت این‌که ازدواج کسی که عده به گردنش هست، ولی هنوز عده‌اش شروع نشده، آن هم ازدواجش حرام است و باطل است، اینها همه‌شان وجود یک نحو علقه و ارتباطی بین این زن و شوهر هست. بنابراین وقتی که بحث چنین است، اینجا استصحاب بقای علقه را در این صورت می‌شود کرد. اینها همه در صورتی هست که ما در آن فاصلة بین وفات و بلوغ خبر زمینة ازدواج وجود داشته باشد. به‌طوری که بتوانیم بگوییم عرفاً عرف یقین می‌کند که یک علقه‌ای در اینجا وجود دارد. حالا بفرمایید استصحاب بقای علقه می‌کند، بفرمایید استصحاب بقای حرمت می‌کند، بطلان عقد می‌کند، خیلی آنش مهم نیست که استصحاب بقای علقه بکند یا بگویید اصلاً اینجاها علقه هم موضوعیت ندارد، اینجا یک تحریمی ما می‌دانیم وجود دارد، تحریم ازدواج. نمی‌دانیم تحریم ازدواج مدتش ۴ ماه و ۱۰ روز هست، یا این تحریم ازدواج مدتش یک سال و ۴ ماه و ۱۰ روز است. اصل تحریم ازدواج مسلم است، مدتش مشکوک هست. استصحاب بقای تحریم ازدواج می‌کنیم. به نظر می‌رسد در این صورت‌ها می‌شود این استصحاب را انجام داد. ولی در غیر این صورت همچین استصحابی جاری نیست. بعد که دیگر استصحاب جاری نشد آن وقت استصحاب بقای تحریم جاری نشد و اینها، حالا بگوییم مثلاً چون این زن، استصحاب می‌کند در عده نبودنش را. حالا آیا استصحاب در عده نبودن کافی هست برای اثبات این‌که اثبات این‌که می‌شود ازدواج کرد یا اینها، آن یک مقداری باید تأمل کرد که آیا در جایی که زمینة ازدواج نباشد، استصحاب بقای تحریم و بطلان ازدواج جاری نمی‌شود. ولی استصحاب در عده نبودن جاری می‌شود. آیا استصحاب در عده، به نظر می‌رسد کافی نباشد استصحاب معتده نبودن برای اثبات جواز تزویج. در جواز تزویج باید اثبات بشود که نه در عده هست و نه آن علقة بین اینها وجود دارد. ما حداکثر این‌که وجود علقه را اثبات نکردیم، اثبات عدمش که نکردیم، احتمال دارد شارع مقدس در اینجا یک همچین علقه‌ای را اعتبار کرده باشد. مگر این‌که بگوییم عرف یقین دارد که شارع مقدس یک همچین علقه‌ای را اعتبار نکرده، آن زمینه‌ای را که برای حرمت هست را اعتبار نکرده و آن هم خب تحریم ممکن است، چون مبداء عده برای بعد باشد، ممکن است که هنوز در آن فاصلة بین چیز ولو بطلان ازدواج را حکم نکرده بوده، حکم به صحت ازدواج هم نکرده بوده، چون هم بطلان ازدواج، هم صحت ازدواج همه متوقف بر این بودند که در این فاصله زمینة ازدواج وجود داشته باشد. شارع مقدس نه حکم به بطلان ازدواج کرده بوده در این محدوده، نه حکم به صحتش، چون اصلاً این عملی نبوده که زمینة تحقق خارجی‌اش به نحو متعارف وجود داشته باشد. بنابراین ما نمی‌توانیم استصحاب بقای صحت مثلاً ازدواج را بکنیم. به نظر می‌رسد که در این صورت هم ولو استصحاب جاری است، استصحاب بقای حرمت و یا بقای بطلان جاری نشود، تا ما دلیلی بر صحت نداشته باشیم. دیگر بحث می‌رود در ادامة بحث این‌که آیا اینجا مجرای برائت هست، ما گفتیم برائت در اینجور چیزها جاری نمی‌شود یا استصحاب الفساد که از سرمدی در معاملات هست. به نظر می‌رسد ما نهایتاً برسیم به استصحاب الفساد در معاملات و نتیجه این هست که حتی در مواردی که این تفصیلی هم در مسأله نباشد. نهایت بحث این هست که در مواردی که ما شک داریم که مبداء عده حین الوفات است یا حین بلوغ خبر هست، حکم به صحت ازدواج نمی‌شود کرد، به خاطر اصل عملی ما حکم می‌کنیم به بطلان نکاحی که با این زن اتفاق می‌افتد. البته اینها همه در صورتی است که ما اصل لفظی را تام ندانیم، و الا اگر اصل لفظی را تام بداند، بگوید که اصل لفظی اقتضاء می‌کند، ولو اصل لفظی که از اطلاق مجموع ادله ناشی شده، بگوییم آن اصل لفظی اقتضاء می‌کند که ما نمی‌دانیم که این ازدواج صحیح هست یا صحیح نیست، اصل اوّلی صحت ازدواج هست. اگر آن اصل لفظی را تام بدانیم که بعید هم نیست می‌شود حکم به صحت ازدواج کرد. ولی اگر نوبت به مرحلة اصل عملی برسد، به نظر می‌رسد که نتیجة نهایی حکم به بطلان نکاحی هست که روی این زن واقع شده باشد. این نهایت این بحث، که این بحث تمام.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان